

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان یک استثناء از مسئله وجوب تعلم مسائل شك و سهو

در این مسئله بیست و سوم تحریر الوسيله و بیست و هشتم عروه، که عنوانش این بود که تعلم مسائل شك و سهو، از مسائلي که غالباً محل ابتلاء واقع می شود لازم است، مرحوم سید و امام (رضوان الله علیهما) يك استثنائي را بیان کرده اند که «إلا إذا اطمأن من نفسه بعدم الابتلاء بها»، یعنی اگر اطمینان پیدا کرد به اینکه ابتلاء به این احکام شك و سهو پیدا نمی کند، در این صورت تعلمش واجب نیست.

لازمه این استثناء این است که کسی که اطمینان به ابتلاء ندارد، یا اگر احتمال ابتلاء را می دهد، ولو وظیفه واقعیة اش را هم انجام دهد این عمل او صحیح نباشد، حال باید ببینیم که وجه این مطلب چیست؟

وجه این استثناء

وجه این مطلب این است که کسی که احتمال ابتلاء می دهد، قصد قربت از او تمشی پیدا نمی کند، برای اینکه وقتی احتمال ابتلاء و ارتکاب حرام را می دهد، چون می گوید: ممکن است که در نمازم مبتلاء شوم و چاره ای ندارم جز اینکه نمازم را قطع کنم، البته بنا بر این مبنا مشهور که قطع فریضه حرام است. پس کسی که احتمال ابتلاء و ارتکاب حرام را می دهد، قصد قربت از او تمشی پیدا نمی کند.

نظیر این مطلب در جایی است که دو ظرف آب جلوی کسی باشد و علم اجمالی دارد به اینکه یکی از این آب ها غصبی و دیگری مباح است، اگر با یکی از اینها وضو گرفت، حتی اگر بعد هم روشن شد که با آب مباح وضو گرفته، اما فقهاء به بطلان این وضو فتوا داده اند. همین طور اگر با هر دو ظرف وضو گرفت، تا یقین کند که یکی از اینها آب مباح بوده، در اینجا باز فتوای به بطلان می دهند.

دلیل و استدلالی که در اینجا بیان کرده اند این است که چنین شخصی چون احتمال ارتکاب حرام را می دهد، قصد قربت از او تمشی پیدا نمی کند، در ما نحن فیه هم می گوئیم: اگر کسی اطمینان دارد به اینکه مبتلای به شك و سهو نمی شود، خیلی خوب در اینجا تعلم واجب نیست، اما اگر کسی ابتلاء را احتمال می دهد و این احکام را یاد نگیرد، چون احتمال ابتلاء، به معنای احتمال ارتکاب حرام است و احتمال ارتکاب حرام، جلوی قصد قربت را می گیرد، لذا این عمل باطل است.

نقد و بررسی این وجه

این بیان مورد مناقشه قرار گرفته است و مناقشه‌اش هم این است که اولاً واضح است که از کسی که احکام شك و سهو را یاد نمی‌گیرد، اگر بخواهد نماز بخواند، قصد قربت تمشی پیدا می‌کند، برای اینکه می‌گوید: اگر هم برای من این مورد به وجود آمد، به رجاء اینکه این عمل مطابق با واقع باشد، انجام می‌دهم، مثلاً می‌گوید: اگر هم شك بین سه و چهار برایم به وجود آمد، ولو مسئله‌اش را بلد نیستم، اما عملی انجام می‌دهم که ان شاء الله مطابق با واقع باشد، اگر به این عنوان باشد، قصد قربت از او تمشی پیدا می‌کند.

بله اگر کسی بگوید که اگر در نماز مسئله شك و سهو بر من عارض شد، آن را رها می‌کنم، یعنی بنا بگذارد بر اینکه حتماً نماز را رها می‌کنم، این احتمال ارتکاب حرام می‌شود، اما این می‌گوید: بنا نمی‌گذارم بر اینکه نماز را قطع کنم، بلکه به رجاء مطابقت با واقع عملی انجام می‌دهم، که اگر این چنین باشد، قصد قربت از او تمشی پیدا می‌کند.

بطلان تنظیر به علم اجمالي

از این بیان بطلان مقایسه‌ای که در اینجا وجود دارد روشن می‌شود، در آنجا که با هر دو آب وضو می‌گیرد، خوب یقین دارد که منجز به ارتکاب حرام شده است، در جایی هم که با یکی از دو آب وضو می‌گیرد، باز هم احتمال ارتکاب حرام قطعی را می‌دهد، این طور نیست که بگوید: حال با این يك ظرف وضو می‌گیرم، به احتمال اینکه این مطابق با واقع در آید، برای اینکه يك احتمالش هم این است که با همین ظرف آب غصبی باشد، لذا نمی‌تواند در اینجا با آب مباح وضو گرفته باشد.

لذا مقایسه ما نحن فیه به این وضو گرفتن با این دو ظرف آبی که علم اجمالي دارد که یکی از اینها عنوان غصبی دارد، این مقایسه، مقایسه درستی نیست.

جریان استصحاب برای دفع احتمال ابتلاء

حال در اینجا اگر قائلی بگوید: کسی که احتمال ارتکاب حرام و ابتلاء را می‌دهد، آیا نمی‌تواند استصحاب جاری کند؟ نسبت به استقبال استصحابی را جاری کرده، بگوید: نمی‌دانم که آیا الان که نماز شروع می‌کنم، در وسط نماز ابتلاء به احکام شك و سهو پیدا می‌کنم یا نه؟ الان که یقین دارم ابتلاء ندارم، استصحاب کرده می‌گویم: پس در آن زمان هم ابتلاء وجود ندارد.

استصحاباتی که تا به حال داشتیم، نسبت به گذشته می‌گویم: ده روز پیش یقین داشتیم که زید عادل بود، الان شك می‌کنیم آیا عادل است یا نه؟ عدالت زید را استصحاب می‌کنیم، حال همین استصحاب را نسبت به استقبال هم می‌شود جاری کرد، الان یقین به عدم ابتلاء دارم، شك می‌کنم آیا دو دقیقه دیگر در حین نماز ابتلاء به احکام شك و سهو پیدا می‌کنم یا نه؟ استصحاب جاری می‌کنم.

ملاك در استصحاب این است که زمان متیقن و مشکوک، دو زمان باشد، حالا می‌خواهد این مشکوک استقبالی باشد، می‌خواهد در اینجا استقبالی نباشد، حال آیا این استصحاب در اینجا جریان دارد یا جریان ندارد؟

اشكال مرحوم خوئي(ره) بر جريان اين استصحاب

در اينجا برخي از بزرگان مثل مرحوم آقاي خوئي(قدس سره) در كتاب تنقيح فرموده‌اند: مانعي از جريان اين استصحاب، في حد نفسه نيست، چون استصحاب يك طريق و واسطه در احراز است، فقط مانع از جريان آن، ادله دال بر وجوب تعلم است، يعني دليل جلوي اين استصحاب را مي‌گيرد، و الا ارکان استصحاب در اينجا تمام است، اما ما چه كنيم كه ادله، دلالت بر وجوب تعلم دارد و مي‌گويد: تعلم در اينجا واجب است.

نقد و بررسي اشكال مرحوم خوئي(ره)

از فرمايش مرحوم آقاي خوئي(ره) مي‌توانيم اين گونه جواب داده بگوئيم: ادله دال بر وجوب تعلم در جايي است كه احتمال ابتلاء مي‌دهيم، يعني اگر كسي در يك جا احتمال ابتلاء داد، در اينجا ادله مي‌گويد: تعلم واجب است.

خوب اگر با استصحاب گفتيم كه ابتلاء براي شما حاصل نمي‌شود، مثل جايي كه شما اطمينان يا علم وجداني به عدم ابتلاء داريد.

در جايي كه علم وجداني داريد به اينكه ابتلاء براي شما حاصل نمي‌شود، هيچ وقت نمي‌فرماييد كه ادله مي‌گويد: در اينجا هم باز تعلم واجب است، در جايي كه اطمينان داريد به اينكه ابتلاء براي شما حاصل نمي‌شود، ادله هيچ گاه دلالت بر وجوب تعلم ندارد.

استصحاب هم كه فرموده‌ايد: طريقت در احراز دارد، يعني اين هم به منزله علم وجداني مي‌شود، لذا خود ايشان به تبع مرحوم نائيني(ره) از اين استصحاب به علم تعبدی تعبیر کرده‌اند.

پس اگر با استصحاب هم گفتيم كه ابتلاء حاصل نمي‌شود، معنايش اين است كه احراز كرديم، منتها به احراز تعبدی كه ابتلاء حاصل نمي‌شود.

عرض ما به ايشان اين است كه اگر در اينجا گفتيم كه استصحاب جريان دارد و في نفسه مانعي از جريان استصحاب وجود ندارد، اين ادله دال بر وجوب تعلم نمي‌تواند به عنوان مانع باشد. به عبارت اخري ادله دال بر وجوب تعلم در جايي است كه انسان يقين به ابتلاء دارد و يا احتمال ابتلاء را مي‌دهد.

اشكال ديگري بر جريان استصحاب

خوب حال بايد ببينيم كه آيا اين استصحاب عدم ابتلاء في نفسه در اينجا جريان دارد يا نه؟ در اينجا چه بسا گفته شود كه يكي از شرائط استصحاب اين است كه مستصحب؛ يا خودش يك حكم شرعي باشد و يا موضوع براي حكم شرعي باشد. حال در اينجا كه مي‌خواهيد عدم الابتلاء را استصحاب كنيد؟ عدم الابتلاء نه خودش حكم شرعي است و نه موضوع حكم شرعي.

آنچه كه موضوع براي حكم شرعي است، نفس ابتلاء است، يعني كسي كه مبتلاء به مسائل شك و سهو مي‌شود، تعلم بر او واجب است، اما كسي كه ابتلاء پيدا نمي‌كند، ديگر حكم شرعي در اينجا براي او وجود ندارد.

لذا در اينجا مي‌گوئيم: استصحاب جريان ندارد، براي اينكه نه خودش حكم شرعي است و نه موضوع براي حكم شرعي، يعني

خودش عنوان مجعول شرعي را ندارد، موضوع براي حکم شرعي هم نیست.

نقد و بررسی این اشکال

این بیان قابل جواب است و جوابش هم این است که همان طور که ابتلاء موضوع براي وجوب تعلم است، مفهومش هم این است که عدم الابتلاء، «لا يجب فيه التعلم»، در باب استصحاب وقتی مي‌گوییم: باید یا خودش حکم شرعي باشد و یا موضوع براي حکم شرعي، لازم نیست که این حکم شرعي حتماً منطوقی باشد.

الان وقتی مي‌گوییم: «يجب تعلم احكام الشك و السهو لمن يبتليه بها»، مفهومش این است که «من لا يبتلي فلا يجب»، حال آیا این مفهوم عنوان شرعي را دارد یا نه؟ مفهوم هم که عنوان شرعي دارد، لذا حکم شرعي عدم الابتلاء، عدم وجوب و لزوم تعلم است.

لذا در اینجا عدم الابتلاء انصافاً موضوع براي حکم شرعي هست، پس نتیجه مي‌گیریم که این استصحاب به قوت خودش جریان دارد.

آن اشکال مرحوم آقاي خوئي(قدس سره) را هم که استصحاب جریان دارد، اما مانع دارد و مانعش هم ادله دال بر وجوب تعلم است، جواب دادیم.

پس نتیجه مي‌گیریم که اگر کسی یقین پیدا مي‌کند به اینکه در نماز مبتلای به مسائل شك و سهو است، بر چنین شخصی تعلم واجب است، اما اگر کسی یقین دارد به اینکه ابتلاء پیدا نمي‌کند و یا ابتلاء و عدم ابتلاء را احتمال مي‌دهد، در این دو صورت تعلم واجب نیست.

لذا در اینجا باید به این فرمایش امام(ره) که فرموده‌اند: «إلا إذا اطمأن من نفسه بعدم الابتلاء بها»، حاشیه‌ای زد که «و اذا احتمل عدم الابتلاء»، که با استصحاب عدم الابتلاء را احراز مي‌کند و وقتی احراز کرد، دیگر تعلم واجب نیست.

نکته‌ای در رابطه با قید «غالباً» در کلمات بزرگان

نکته دیگر این است که در عبارت امام و مرحوم سید(قدس سرهما) قید «غالباً» آمده، مي‌خواهیم ببینیم که وجه این قید چیست؟ این غالباً یعنی مسائلي که غالب مردم مورد ابتلاشان است.

حال اگر مي‌دانم که در بین احکام شك و سهو، تنها يك مورد مورد ابتلاء من است و آن موردی است که اکثر مردم، مورد ابتلاشان نیست، مثلاً فرض کنید همیشه بین سه و پنج شك مي‌کنم، آیا این از دایره ادله خارج مي‌شود یا نه؟

به عبارت اخري وقتی ملاک را ادله وجوب تعلم قرار مي‌دهیم، ادله وجوب تعلم مي‌گوید: آن مواردی که مورد ابتلاء است، مي‌خواهد مورد ابتلاء خودت باشد، یا مورد ابتلاء غالب مردم، یا بنا بر نظریه امام و مرحوم سید(قدس سرهما) که بنا بر فتوای این دو بزرگوار، اگر کسی احتمال ابتلاء را داد، تعلم واجب است، یعنی احتمال ابتلای آن موردی که برایت به وجود مي‌آید، مي‌خواهد براي غالب مردم به وجود بیاید یا نیاید. پس وجهی براي تقیید به «غالباً» در اینجا وجود ندارد.

